

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

دیگر با وجود مطالبی که سرور ما و اخوی معظم ما فرمودند مطلب تمام شد و جایی برای صحبت ما و تصدیق ما باقی نگذاشتند مضافاً به این که چندان حالم مناسب نیست و اگر خصوصیت مجلس امروز که مصادف با تلبس اخوان روحانی به لباس روحانیت و توجه به تاج ملائکه است نبود شاید توفیق حضور در مجلس را حتی نداشتم.

روایتی است از امام علیه السلام که می فرمایند:

من مات و لم يعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة: روایتی

است که همه این روایت را شنیدیم و در اطرافش هم

طبعاً تأمل کردیم و برای ما یا برخی از ما هم شاید قدری مستغرب و مستبعد بیاید که کسی که بمیرد و امام زمانش را نشناخته باشد مانند افرادی که در جاهلیت یعنی در زمان قبل از ظهور اسلام زندگی می کردند و از دنیا می رفتند، مرگش مانند آنها است. آن افرادی که در زمان جاهلیت به دنیا می آمدند و از دنیا می رفتند چه کسانی بودند؟ کسانی بودند که بت می پرستیدند. دختران را زنده به گور می کردند (وَ إِذَا الْمَوْؤُودَةُ سُئِلَتْ * بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ) [سوره التکویر، آیه ۸ و ۹]؛ موؤودة یعنی آن زنده به گور شده. یعنی مردی می آمد و دختر چهارساله و پنج ساله خود را در حالی که گریه می کرد خیلی عجیب یک روایتی است که یک شخص آمد پیش پیامبر و شرح حال زنده به گور کردن دختر خودش را به پیغمبر می داد که من چطور دخترم را زنده به گور کردم و این دختر من مرا کمک می کرد در کندن قبر با دستهای کوچکش! بله عجیب، عجیب آدم اصلاً نمی تواند باور کند که چطور و همین طور پیغمبر اشک از چشمانشان می آمد! همین طور می آمد! جاهلیت اینها

بودند. از خرما و مواد غذایی بت درست می کردند
وقتی که قحطی می آمد حمله می کردند و خدایان خود
را تناول می کردند و حالا به هر کسی هر جا رسید دیگر
یکی سرش، یکی پا، یکی دمش دیگر حالا بسته به
نصیب و آن حظی که عرض کنم وضعیت جاهلی این
طوری بود. حالا خیال نکنیم این قضیه فقط در میان
اعراب بود نه در میان فرسش هم همین بود در میان
غیر فرسش هم همین بود. خیلی جا، جای تعجب نیست.
شما خیال می کنید الآن زمان، زمان جاهلیت نیست؟
الآن زمان جاهلیت نیست؟ الآن زمان فکر و تعقل و
تفکر و رسیدن به مدارج و ارزشهای انسانی است؟!
این است؟! خدمت رفقا و دوستان عرض کردم که اگر
ما نگاهی بیاندازیم به بشر امروز و جنایتهایی که در این
روز به واسطه این بشر انجام می شود و وقاحتهایی که
از کارهای غیر اخلاقی و سوء رفتار و مساوی آنها
مشاهده می شود صد رحمت می فرستیم به آنهایی که
۱۴۰۰ سال پیش بودند. صد رحمت به آنها می فرستیم.

خدمت رفقا، توضیح دادم البتّه بعضی در

نوشتجات عرض کردم: این "من مات ولم يعرف امام

زمانه

مات میته جاهلیه" یعنی چه؟ یعنی کسی که
بمیرد و امام زمان خود را نشناسد. امام ما کیست؟
حضرت حجة بن الحسن المهدی ارواحنا له الفداء و
بس این امام ما است. اگر ما الآن بمیریم. روایت،
روایت تواتر است نه حتی مستفیض. متواتر یعنی این
قدر نقل شده از روایات که حکم آیه قرآن را پیدا کرده
است به این روایت متواتر می گویند تواتر لفظی تا چه
رسد به معنوی! کسی که بمیرد و امام زمانش را
نشناسد. کیست که امام زمان را نشناسد؟ خب
فرمودند مگر شناخت امام زمان شناخت شناسنامه‌ای
است؟ همه می دانیم امام زمان پدرش کیست؟ امام
یازدهم امام حسن عسگری علیه السلام. این را همه
می دانیم این که یهود و نصاری هم می دانند. بهایی هم
می داند. این که دیگر چیز مهمی نیست که کسی نداند.
یعنی منظور حضرت این است؟ خب بفرمایید شما يك
روزنامه بردارید و بالای آن بنویسید که این امامی که
قرار است ما بشناسیم والا در موت جاهلی هستیم
پدرش امام عسگری است و مادرش هم حضرت

نرجس خاتون و جریان آمدن و ازدواجش با امام
عسگری هم در زمان امام هادی بوده و از روم بوده،
ایتالیای فعلی و آمدن حضرت نرجس خاتون هم در
تواریخ ذکر شده که جنگی شد و با يك مقدماتی اسیر
شد. کلّ مطلب از نیم صفحه هم بیشتر تجاوز نمی کند
و همه هم فهمیدیم یهود، نصاری، گبر، مجوس، بهایی،
غیر بهایی، بی دین، ملحدین کمونیست همه فهمیدیم
دیگر تمام شد، دیگر مشکل نداریم. پس دیگر هیچ
جاهلیتی وجود ندارد تمام شد.

در زمان پنج سالگی پدرش را از دست داد و
خداوند او را به مرتبه امامت رسانید و ۷۵ سال هم
در غیبت صغری بود. در زمان غیبت صغری
ارتباطش با افراد توسط چهار نفر نوّاب خاصّه بود.
عثمان بن سعید، محمد بن عثمان، حسین بن روح و
نفر چهارم علی بن محمد ثمری که بعد توقیعی که
آمد از طرف حضرت به جانب علی بن محمد ثمری
حضرت می فرمایند تا شش روز دیگر تو در این دنیا
باقی نخواهی ماند و وصیت خود را بکن و بعد از تو
دیگر غیبت کبری شروع خواهد شد. خب همه این

را فهمیدیم. همه ما میدانیم بالاخره پای منبرها بودیم
و کتابها و تواریخ در این جا نوشتند و تا الآن هم
غیبت کبری ادامه دارد تا زمان ظهورش چه خواهد
شد و هر کسی هم آمد برای ظهور حضرت چه از
شیعیان و چه غیرشیعیان تاریخ تعیین کرد. همه دروغ
درآمد بدون استثناء و همه هم سر مردم را کلاه
گذاشتند و همه را سر کار گذاشتند. و همه هم دروغ
درآمد. درست؟!!

این معرفتی است که الحمدالله همه داریم
پس کار ما تمام شد دیگر مشکل نداریم. بحمدالله
اگر ما بمیریم نه دیگر در موت جاهلی هستیم و نه
نگرانی و دغدغهای داریم از دینمان و نقصانمان. بین
ما و بین مسیحی ها چه فرقی کرد؟ آنها هم همین را
می دانند! معرفت همین است دیگر تمام شد!! من
مات و من لم يعرف امام زمانه

حالا من از شما سؤال می‌کنم تا چه رسد به
سایر افراد. سؤال می‌کنم بین امام زمان و بین ما و بین
یک شخص عالم (حالا بین افرادی که در مسائل
دینی و مسائل علمی اینها چندان کار نکردند به آنها
کار نداریم) بین امام زمان و بین یک عالم دینی چه
فرقی است؟ این را به من کسی بگوید! این را که همه
میدانند که پدرش کیست؟ مادرش کیست؟ مادرش
از کجا آمد؟ نحوه ارتباطش با امام هادی و فرزندش
امام عسگری به چه کیفیتی بود و در چند سالگی
پدرش را از دست داد و نرجس خاتون چه وقت به
رحمت خدا رفت؟ اینها را همه می‌دانند. یهود و
نصاری هم می‌دانند. اهل تسنن هم می‌دانند. اینهایی
که الآن درسامراء هستند اینها از اهل تسنن مگر
نمی‌دانند؟ همه اینها را می‌دانند شاید بهتر از ما.
خیلی خب این را که همه می‌دانیم. حالا آمدیم سراغ
این نه یکخرده مطلب را دقیقتر کنیم به جای این
حرفها که حضرت چه وقت ظهور می‌کند؟ نمی‌دانم
حسنعلی گفته که هزار و چهارصد و فلان و
حسینعلی گفته که هزار و چهارصد و گفته نمیدانم

هزار و فلان و مش تقی گفته این حرفها را بگذاریم کنار که همه اینها دروغ درآمد. همه دروغ بود به جای این حرفها یک قدری دقیقتر نسبت به مسئله نگاه کنیم من سؤال می‌کنم از شما، از غیر شما، از همه، سؤال بنده این است که اگر کسی پرسد آقا شما که این قدر مدعی امام زمان هستید و برای او سینه می‌زنید و شبهای نیمه شعبان برای او جشن می‌گیرید! امام زمانی که در پس غیبت است این چه کاری می‌کند؟ بین او و بین یک عالم دینی مگر چه فرقی است؟ اگر او می‌آید احکام را می‌گوید خوب یک عالم دینی هم همین را می‌گوید، مگر نمی‌گوید؟ این همه علماء هستند دارد بیان می‌کنند، مطالب می‌گویند. احکام می‌گویند خوب چه فرقی هست؟ اگر این می‌آید از شریعت پیغمبر و جدش بیاید بگوید که نمی‌گوید و در غیبت است. هان؟ مگر بعضیها نشنیدیم که گفتند اگر امام زمان هم ظهور کند همین کار را می‌کند که ما داریم می‌کنیم! مگر نشنیدیم؟ پس مشکل حل شد! امام زمان مثل ما شد! مثل بنده، مثل غیربنده. ما بیان احکام می‌کنیم او هم

اگر بیاید بیان احکام می‌کند تفاوتی ندارد. فقط
فرقش این است خیلی بخواهیم روی سر امام
عزت و احترام بگذاریم این است که اگر دعا کند خدا
هم دعای او را مستجاب می‌کند. خب مگر ما این
طور نیستیم؟ ما هم اگر دعا کنیم خدا اگر بخواهد
مستجاب می‌کند اگر نخواهد هم نمی‌کند. چه فرقی
شد؟ چه فرقی است؟

حالا خدمت شما عرض می‌کنم بدانیم که چرا
امام زمانمان غریب است. غربت او را بفهمیم و
بدانیم که چرا مجهول است و بدانیم چرا همه
در جاهلیت هستیم. یک شب به اتفاق مرحوم والد
رضوان الله علیه در شب بیست و هشتم ماه صفر،
شب شهادت رسول خدا در مشهد منزل یکی از
علمای معروف مشهد که فوت کرده است رفتیم نیاز
هم نیست اسم ببریم. عده‌ای از آقایان هم در آن جا
بودند. شب روزه بود و سینه زنی بود، دسته‌جاتی
هم در آن جا آمده بودند و مشغول سینه زنی بودند.
ما نشستیم آنها سینه زنی

را انجام دادند و ظاهراً از اطراف بودند. خود صاحب خانه خودش منبر رفت پیرمردی بود. عالم بود. درس خوانده بود. مرد محترمی بود و خوش صحبت. در آن موقع که ایشان صحبت می کرد و منبر رفته بود بیش از هفتاد سال سن داشت و حدود یک ساعت و نیم هم صحبت کرد. در ضمن صحبتی که کرد به یک جریانی اشاره کرد که مطلب از این قرار بود که در زمان سابق ظاهراً حدود صد سال، پیش آن طوری که بنده خودم این قضیه را در کتاب خوانده بودم شخصی بود در اصفهان که که آن امور اصفهان و استان اصفهان در دست او بود به نام صدر اصفهانی، مرد معروفی بود خیلی متمول بود و محل رجوع افراد بود و اهل خیر بود و اهل خیر بود و آن هم برای خودش یک داستانی دارد به صحت و سقم آن کار نداریم. بالاخره اهل دستگیری بود، اهل خیر بود، فقرا به او مراجعه می کردند. غیر فقرا از ارباب حوائج و این هم تا آن جایی که از دستش برمی آمد رفع حوائج آنها را می کرد. یک روز در ایوان منزلش نشسته بود. حیاطش حیاط وسیعی بود. دید یک سید

طلبه دم در آمد و آمد داخل این حیاط شد یک قدری جلو آمد آمد و دوباره برگشت رفت. تعجب کرد چرا بالا نیامد؟ کاری با ما داشته چرا نیامد؟ این قضیه دوباره فردا تکرار شد این آمد و همین طور برگشت. بر تعجب او اضافه شد تا این که روز سوّم به یکی از اطرافیانش گفت دو روز این قضیه تکرار شده. اگر این طلبه سید آمد جلوی او را بگیر و نگذار برود و بیاور پیش من بینم چه می خواهد و مطلب او چیست؟ روز سوّم تکرار شد آمد و همین که خواست باز برگردد این شخص رفت گرفت و گفت جناب صدر شما را دیده و شما حتماً باید برای دیدن ایشان بروید. آمد گفت قضیه چیست؟ شما سه روز است که داری می آیی این جا صبح من می بینم که می آیی و می روی مطلب چیست؟ خجالت کشید و بعد گفت قضیه این است: مدّتی است که من یک روز که داشتم برای درس می رفتم در راه چشمم به یک دختری افتاد و بسیار صاحب جمال و اینها و خلاصه دیگر در هوای او به سر می بریم. وقتی که این مسائل را با مادرم مطرح کردم گفت هیئات این

فلانی است و چیست و این نمی دانم دختر فلان کس است و تو کجا و او کجا و فلان و دیگر خلاصه ما در یک اوضاع بسیار نامناسبی قرار گرفتیم و یأس و اینها هم که حاکم است و دیگر کاری نداریم. از تجار معروف و ما هم این طور!! گفت که شما فردا صبح بیا این جا. آن صدر اصفهانی این شخص را می شناخت. فردا صبح آمد و همراه با آن طلبه سید آمد حرکت کرد سوار کالسکه شدند آمدند دم در منزل همین تاجر معروف در زدند. آمد در را باز کرد دید که صدر اصفهانی، حاکم اصفهان و مرد خیلی معروف و مشهور بفرمایید بفرمایید آمدند. وقتی که نشستند و صحبت به تعارفات و احوالپرسی گذشت. صدر گفت من برای مطلبی در این جا آمدم و یک چیزی می خواهم به شما بگویم. گفت چیست؟ گفت اگر رسول خدا در این جا بیاید و از شما تقاضا کند که برای فرزندش می خواهد

خواستگاری کند و طلب موصلت با دختر
شما را داشته باشد. چه می‌کنید؟ روی چشم
می‌گذارم اگر رسول خدا باشد چه افتخار بالاتر از
این که این وصلت با پسر پیغمبر باشد و او بیاید.
گفت بسیار خب حالا من به نمایندگی از رسول خدا
در اینجا آمدم و می‌خواهم دختر شما را برای فرزند
رسول خدا خواستگاری کنم. این خیلی مبتهج گفت
بسیار خب و یک قدری احتیاج باز به تمهید مقدمات
دارد بالاخره وضع با رسول خدا فرق می‌کند. گفت:
در این جا دو مطلب است یکی مسئله، مسئله
معیشت اینها است و زندگی اینهاست آن زندگی با
من. من او را تأمین می‌کنم. مسئله دوم، مسئله
خواست خود شما و دختر شما من اوّلی را تأمین
کردم یک منزلی را به او می‌دهم، نمی‌دانم زمینی را
هم در کجا برای زراعت و برای اینها و یک خدمه‌ای
هم برای کار اینها این آن چه را که از من برای این
برمی‌آید و مهرش را هم قرار می‌دهم و می‌پردازم این
از من و دوّم می‌ماند خواست شما و خواست دختر
شما. می‌گوید خب اگر این طور است ما حرفی

نداریم همان جا در همان مجلس این عقد خوانده می‌شود و جناب داماد و عروس خانم به خانه بخت می‌روند. و همه چیز هم آماده و تمام است. خب خیلی کار خوب است. بسیار خوب، بسیار بسیار کار صحیح و درست و مورد رضای الهی و باید همین طور هم باشد. خب تا این جا مطلبی نیست از این جا به بعد مورد نظر است. از این جا، طبعاً آن طلبه، آن سید صدر اصفهانی فوت می‌کند و به رحمت خدا می‌رود در وادی السّلام نجف می‌آورند دفن می‌کنند. این طلبه هم درس می‌خواند و از علمای معروف اصفهان می‌شود. صاحب مسجد و محل مراجعه افراد، در یک سفر زیارتی که او به همراه خانواده در نجف برای زیارت می‌آید با بعضی از دوستانش در این سفر همراه می‌شود موقع عصر که می‌شود این دوست به او می‌گوید خب برخیزیم غسل کنیم و برویم برای زیارت امیرالمؤمنین می‌گوید خب شما برو من بعد می‌آیم. آن رفیقش حرکت می‌کند غسل می‌کند و می‌رود برای زیارت و اینها و این می‌بیند برای غروب آمد یک قدری دیر شد برای

غروب آمد! کجا رفتی؟ ما منتظر بودیم در حرم نشسته بودیم. گفت من یک دینی به گردنم بود اول رفتم آن دین را ادا کردم بعد آمدم به زیارت. گفت چه دینی بوده است؟ این جریان را برای این دوست تعریف می کند که ما در زمان جوانی این طور بودیم و این طور بودیم و این صدر اصفهانی این کار را کرد و من دیدم که شایسته نیست! این جا دیگر کم کم تمنان شروع به لرزیدن می کند: دیدم که شایسته نیست با این لطف و محبت و کرامتی که این شخص در حق من انجام داده است من در این جا بیایم و اول به زیارت او و قبر او بروم! لذا رفتم در آن جا، نیم ساعتی در آن جا بودم و فاتحه خواندم و حالا آن دین خودم را نسبت به او ادا کردم. حالا آمدم برای زیارت امیرالمؤمنین! به به به! این می شود چه؟ عالم اصفهان که به مرگ جاهلیت از دنیا می رود. بی پرو برگرد حالا صحبت در این است آن کسی که آن شب بالای منبر داشت

این را می‌گفت این قضیه را تأیید کرد! گفت
حالا من حق ندارم که هر وقت بیایم اوّل آن جا
بروم؟ ببینید معرفت را؟ البتّه یکی از افرادی که در
آن جا نشسته بود، یکی از علما نمی‌دانم الان هم
حیات دارد اطلاع ندارم، یک سید عالمی بود یک
مرتبّه صدایش بلند شد گفت نخیر بلند جلوی
جمعیت گفت نخیر اصل مثبت می‌فرماید این یک
اصطلاح اصولیین است. رفقا و دوستان فضیلت طلبه
می‌دانند که اصل مثبت جایز نیست و شرعاً حجّیت
و اعتبار ندارد البتّه حالا با شرایط و خصوصیاتش که
مربوط به مباحث اصول است. وقتی که بیرون
آمدیم. مرحوم آقا به من رو کردند. گفتند: دیدی
فهم مردم را نسبت به ولایت؟ فهم مردم را دیدی؟!
هفتاد سال سنّ او است. هفتاد سال سنّ است دارد
کار آن عالم اصفهان را تأیید می‌کند که بله این که
آمده در آن جا آن حق به گردنش است. اوّل
امیرالمؤمنین کیست؟! اوّل برویم آن حق را ادا کنیم
آن دین را ادا کنیم وقتی که ادا کردیم می‌آییم حالا
یک زیارت هم بکنیم دیگر آن هم امیرالمؤمنین است

دیگر حق به گردن ما دارد! این هم بالاخره جنگ کرده، شمشیر زده از او خون رفته چه شده! دیدگاه ما همین است. الان هم ما همین هستیم. مرحوم آقا فرمودند اینها نمی‌دانند (ببینید این که می‌گویم بین امام زمان و بین ما چه فرقی است) این قضیه است اینها نمی‌دانند که هر خیری در عالم وجود تحقق عینی و خارجی پیدا کند مصدر آن خیر، ولایت است! صدر اصفهانی غلط می‌کند یک هزارم از این‌ها را بدون اراده امام زمان انجام بدهد! چه داری می‌گویی حق به گردن تو است؟! آن بدون اراده ولی حی نمی‌تواند مژده به هم بزند. نمی‌تواند فکر کند. در آن وقتی که آن طلبه آمد در آن جا، چه کسی آن صدر اصفهانی را در آن ایوان نشانند و چشمش را به آن طلبه انداخت. چه کسی به آن طلبه فکر کرد؟ حالا آقا درمی‌آید راجع به علم امام کتاب می‌نویسد! علم امام چیست؟ این حرفها چیست؟ امام هم مثل ما، خدا بخواهد میدانند نخواهد نمی‌داند. هیچ تفاوتی با ما ندارد. بفرمایید این هم این، این با آن یکی است دیگر؟!!!

شما این هزار و چهارصد سالی که از زمان رسول خدا تا الآن است این ۱۴۰۰ سال را بردارید، الآن ما شدیم در زمان رسول خدا، چقدر به پیغمبر علم داریم؟ من سؤالم این است چقدر ما به پیغمبر علم داریم؟ چقدر اطلاع داریم؟ چقدر از ولایت پیغمبر خبر داریم؟ چقدر پیغمبر ابرو دارد ما هم داریم فرق ندارد! پیغمبر چشم دارد و دهان دارد و غذا می خورد ما هم می خوریم نان می خورد گوشت می خورد شیر می خورد ما هم می خوریم. خب این قضیه چه شد؟ چه فرقی کرد؟ پیغمبر چند سال در میان مردم بود؟ چند سال بود؟ دیشب داشتم برای دو مهمان گرامی این مسئله را می گفتم بیست و سه سال در میان مردم بود. خوب توجه کنید بیست و سه سال. اینها را که عرض می کنم شوخی ندارم باید در فکر برویم. باید بفهمیم که درد کجاست و چرا به دنبال درمان آن نیستیم؟ و آیا هر روز باید بر درد ما اضافه شود؟

یعنی خدا برای ما این تقدیر کرده؟ تقدیر ما در دنیا این است که فقط درد اضافه شود؟ چقدر به این تا حالا اضافه شده؟ چقدر اضافه شده؟ این که ما داریم می‌بینیم مثل این که هی کم هم می‌شود. واللّه این را ما داریم می‌بینیم. ولی نه اشتباه عرض کردم انشاءالله بشارتهایی هست و روزنه‌هایی دارد پیدا می‌شود. بیست و سه سال پیغمبر در میان مردم بود. شقّ القمر کرد که ما این شقّ القمر را نکردیم. همه هم دیدند. کدام یک از علمای ما ماه را دو نصف کرده؟ هیچ کس نکرده! این کار، کار که بود؟ کار پیغمبر بود. شقّ القمر کرد نصف ماه را نگه داشت نصف ماه هفت دور، دور کعبه طواف کرد. همه هم دیدند. بعد برای این که ببینند یک وقت شعبده و سحر و اینها نکردند صبح بیرون رفتند از کاروان پرسیدند آنها هم گفتند ما هم دیدیم. پس این کار را کرد. امیرالمؤمنین، وصی او خورشید را برگرداند که الآن مسجد ردّ الشمس که تا چند سال پیش بود که الحمدالله الان آن را گرفتند و دارند آسفالت کردند که اسمی از امیرالمؤمنین نماند!! عمر و ابوبکر اشکال

ندارد در و دیوار عالم را پر کند ولی اسم علی نباید باشد! آسفالت کردند، تمام شد. آن مسجد ردّالشمس، آن هم همه دیدند. آن هم همه دیدند که چطور برگردانند و حضرت بلند شدند و نماز عصر را خواندند. سنگریزه شهادت داد. حیوانات به رسالت پیغمبر شهادت دادند. هر روز پیغمبر یک معجزه بود، نبود؟! اینها را در کتب نقل کردند. کدام یک از این کارها را ما انجام دادیم؟ خب بیایم بگوییم دیگر. حالا خب اولیای خدا، عرفا، بزرگان کارهایی انجام می دادند. کراماتی البته به ندرت آن هم نه برای همه، اختصاص به یکی دو تا ما هم دهها مورد از این در زمان حیات مرحوم والد دیدیم ولی نه در روزنامه اعلان شده بلکه هی اخفا و اخفا و کتمان. درست؟! یکی از این کارها را ما انجام دادیم؟ انجام ندادیم. درست شد. این هم مربوط به چه؟ مربوط به مسائل ظاهر. درست؟! بیست و سه سال هم در میان مردم بود در تمام جنگها تیر هم خورد این طور نبود که یک کناری بنشیند و به مردم بگوید بفرمایید. نخیر، آن قدر تیر به همین پیغمبر و

شمشیر زدند در همین عمره که خداوند قسمت بنده کرد، قسمت همه بکند و برویم با معرفت. سالها بود، سالها بود که من می خواستم آن غاری را که در جنگ احد امیرالمؤمنین پیغمبر را روی دوششان گذاشتند از ترس مشرکین در آن غار بردند وقتی که همه فرار کردند خالد بن ولید آمد لشکر را دور زد آن یازده نفر پنجاه نفر را پیغمبر آن بالا گذاشتند. ببینید من مات و لم يعرف امام زمانه یعنی چه؟ پیغمبر می گوید تا من نگفتم از آن بالا پایین نیاید. مگر اینها اصحاب پیغمبر نبودند؟ مگر پیغمبر خدا نبود؟ مگر کلامش واجب الاطاعه نبود؟ بود یا نبود؟! شوخی که نداریم آنها مسلمان بودند، دنبال پیغمبر بودند. به جنگ هم آمده بودند نه برای حلوا خوردن!! حضرت می گوید تا نگفتم پایین نیاید درست؟! تا دیدند کفار هزیمت کردند و نوبت غنائم است. غنائم را گرفتند کلام پیغمبر را زیر پا گذاشتند! این می شود مسلمان! ما عین همین ها هستیم.

رودربایستی هم نداریم. هیچ رودربایستی
نداریم. در همه جا الحمدلله این مسئله را اثبات
کردیم. کلام پیغمبر را زیر پا گذاشتند سراغ درهم و
دینار رفتند. آقا جان درهم. دنبال طلا، نقره رفتند.
سی و نه نفر آمدند پایین یازده نفر آن بالا فقط ماندند
آنها چه؟ آنها کلام پیغمبر را زیر پا نگذاشتند. گفتند
پیغمبر گفته تا من نگفتم هنوز نگفته. اگر تا قیامت
پیغمبر نیاید ما باید بالای کوه بمانیم. این می شود
کسی که فهمیده! این را می گویند آدم بافهم! عقل را
کار می اندازد! پیغمبر می گوید این را کار بیانداز. این
یازده نفر بالا ماندند یازده نفر چه کار می توانند
بکنند؟ در قبال پانصد سوار مسلح به مجهزترین
سلاح روز، چه کار می توانند بکنند؟ خالد آمد دور
زد، یازده نفر را با تیغ همه را روی زمین خواباند.
دور زد آمد دید پیغمبر افتاده و همه در حال هزیمت
هستند. گفت الآن بهترین وقت است فقط علی و
پیغمبر هستند. می رویم کار این دو تا را تمام می کنیم
مسئله را حل می کنیم. امیرالمؤمنین دید هیچ راهی
نیست جز این که پیغمبر را ببرد و فرار کند پیغمبر از

شدّت خون که از او رفته بود نمی توانست روی پا بلند شود، امیرالمؤمنین روی دوشش گرفت. آورد، در وسط کوه یک غاری بود که در آن جا چند ساعت پیغمبر را در آن غار گذاشت من هر دفعه که مشرف شدم به ما نمی گفتند مخفی می کردند ولی بالاخره در این سفر اخیر به اتّفاقی یکی از دوستان گفتیم شاید اگر با بقیه باشیم شاید بیایند و ممانعت کنند رفتیم و آن غار را پیدا کنیم همان جا که کسی بود من سؤال کردم او هم محبّت کرد و با اشاره گفت که همان آخر است دیگر رفتیم و پیدا کردیم دیدیم عجب دستگاهی، عجب عالمی است، همان غار حرا است. همان غار حرا و چه بساطی هست؟ چه بساطی است! نشستیم کنار غار و رفتیم در جنگ احد، در آن فضا و در آن مسائل بوی عطر عجیبی از این بیرون می آید. تا چند متر همان عطری که انسان وقتی که سر به کعبه میگذارد استشمام می کند همان از این غار تراوش می کند. همان بو!! درست؟ اینها نشستند بگویند لنگش کن، نه عزیزم خودشان اوّلین نفر افراد در جنگ بودند نشستند بگویند بفرمایید. علی،

پیغمبر را روی دوشش گرفت. راه نمی توانست برود
این قدر خون رفته بود. پیشانی شکسته بود،
استخوان دست شکسته بود، مگر امیرالمؤمنین
روزگار بهتری از پیغمبر داشت؟ نود زخم، تواریخ
دارند که تا مدت‌ها در خانه افتاده بود نمی توانست بلند
شود. اسلام را اینها این طور به دست ما رساندند،
آقا جان!! نه با فنجانهای قهوه و بله بله با نشستن
بر متکا و تکیه دادن مثل بنده، این جوری به دست ما
نرسیده است! اینها را همه دیدند هم شق القمر را
دیدند، هم ردّالشمس را دیدند، هم شهادت حیوان
را دیدند، هم شهادت خسا و سنگریزه‌ها را دیدند،
همه را اینها دیدند درست شد؟! هم درآمدن چشمه
از دل بیابان خشک را دیدند، درست شد؟! پیغمبر
در ۲۸ صفر سرش را زمین گذاشت درست؟ هان.
آن که پیغمبر را شناخته، آن را که پیغمبر را شناخته،
چشم و ابرویش را همه دیدند چشم و ابرو و بیا و
برو و دهانش را

که همه دیدند. عمر و ابوبکر هم اینها را می‌دیدند. پس آن که پیغمبر را شناخته وقتی این چشمها دیگر بسته شد دیگر نباید عوض شود. وقتی که این نفس از کار افتاد دیگر نباید تغییر کند. چند نفر دنبال علی آمدند؟ سه تا، چهار تا، سه تا چهار تا، بقیه دنبال که رفتند؟ دنبال چه کسی رفتند؟

من گاهی می‌گویم ای کاش دنبال کسی می‌رفتند که سرش به تنش می‌ارزید! اگر علی را نمی‌خواهند بابا یک طلحه و زبیری که در آن موقع کسی آخر چند نفر دنبال امیرالمؤمنین رفتند؟ چند نفر ایستادند با امیرالمؤمنین بدن پیغمبر را غسل بدهند؟ ثقیفه آن موقع برای چه درست شد؟ حالا آقا از اهل علم بعد از هشتاد سال سن از علما می‌گوید که ثقیفه از افتخارات اسلام است!! عالم شیعی جلوی تشتت مسلمین را ثقیفه گرفت! به به، به به، چشممان روشن شد. بعد می‌گویند آقای طهرانی هی به این می‌گوید هی به آن می‌گوید!

آن آقای دیگر بعد از نود سال می‌گوید چه کسی گفته که عمر آمد و در قبال رسول خدا هنگام

احتضار ایستاد؟ این احادیث جعلی است! حاشا به این که خلیفه ثانی عمر بلند شود با اسلامی که آورده بیاید بگوید که إِنَّ الرَّجُلَ لِيَهْجُرَ مِی دَانِید إِنَّ الرَّجُلَ ترجمه آن به فارسی چیست یعنی مرتیکه!! حالا متوجه شدید؟ مرتیکه هذیان می گوید! این ادب و ثقافت جناب خلیفه ثانی ما است مرتیکه این ترجمه صریح و درست إِنَّ الرَّجُلَ است: مرتیکه هذیان میگوید دارد می میرد هذیان می گوید! معلوم نیست که چه می گوید؟! دارد می میرد درست؟! همه نقل کردند. اهل تسنن هم نقل کردند. در همه کتابهایشان هم هست. آن وقت عالم شیعه ما درمی آید می گوید که مگر می شود کسی مسلمان باشد و به رسول خدا این نسبت را بدهد؟! کتاب او هم هست بروید ببینید، مگر می شود؟! حالا معنای من مات و لم يعرف امام زمانه را فهمیدید؟ حالا فهمیدید! ببینید دارم مثال می زنم. آن آقای دیگر در آن خارج از این جاها، در ممالک عربی: چه کسی گفته که خلیفه دوم آمده است و در خانه دختر پیغمبر را آتش زده؟ مگر می شود علی که شوهر او است بنشیند و نگاه کند و

زن او را این طور مورد هتک قرار بدهند؟! ای مردم

اگر شما بودید این کار را می کردید؟!!

ماشاءالله، الحمدالله نعمت فراوان است.

یکی و دو تا نیستند یکی و دو تا نیستند، الحمدالله.

بیست و سه سال پیغمبر در میان مردم بود وضوی

پیغمبر را برای تبرک به صورتشان می گرفتند از

همدیگر می رباییدند! جانماز پشت سر پیغمبر

می انداختند کسی نیاید که نماز ظهر را بیایند پشت

سر پیغمبر بخوانند. همین که سرش را زمین گذاشت

دنبال چه کسی رفتند؟ دنبال علی؟ همانی که می آمد

آب وضوی پیغمبر را می ربود همان او، دنبال ثقیفه

رفتند پس پیغمبر را چه کسی شناخت؟ هیچ کس!

سه یا چهار تا سلمان و ابوذر و مقداد و عمّار و آن

محمد بن ابی بکر که امام رضا علیه السلام در یک

روایت

می فرماید: محمد بن ابی بکر جزو آن چهار نفری بود که بعد از پیغمبر آمد و می گفت به من محمد بن علی بگویند. خوش به حالش او شیعه بود، شیعه درست او بود. خیلی خب حالا بلند شویم بیایم به خودمان محک بزنیم! ما کجای کار هستیم؟ همین جشن نیمه شعبان تمام شد؟ آن را یهودی و نصرانی هم می آید درست می کند، کاری ندارد ریشه درست کردن و چراغ گذاشتن و اینها کاری ندارد. که الحمدلله آن هم کم شده است!! سابق کجا؟ الآن کجا؟ مجلس درست کردن که کاری ندارد! چراغانی کردن که کاری ندارد! مدح امام زمان گفتن که اشکال ندارد! این که اشکال ندارد. مؤذن مریض شده بود در خانه افتاده بود. گشتند کسی را پیدا نکردند یک یهودی را آوردند آن هم رفته بود بالای مأذنه گفته بود به قول مسلمانها أشهد أن لا اله الا الله به قول مسلمانها أشهد أن محمد رسول الله و علی ولی الله، ظاهر چیزی نیست همه بلد هستیم! در این جا چقدر عمق پیدا شده است؟ چقدر اگر عمق پیدا شود آیا در افکار ما تأثیر نمی گذارد؟ آیا در رفتار ما تأثیر

نمی‌گذارد؟ حتماً باید امام زمان بیاید بگوید این کار را بکنید؟ هان؟! خیلی خب الآن فرض کنید امام زمان تشریف آورد آمد در این جا به جای من که دارم این قدر سرتان را درد می‌آورم یک قدری حضرت تعارف کردیم چند دقیقه هم شما افاضه بفرمایید! حضرت چه می‌فرماید؟ چه می‌فرماید؟! می‌گوید هر جا دیدید روی دیوار چیزی نوشته عین گاو بروید به طرفش گوش بدهید هر کسی دیدید هر چه می‌گوید با هر قیافه‌ای سرتان را نود درجه پایین بیاندازید بیایید بگویید بله؟ هان؟! هر جا دیدید یک جمعیت دارد به آن جا می‌رود عین گوساله شما هم به طرف آن بروید؟ این را امام زمان می‌گوید؟! خب بود و نبودش چه فرق می‌کند؟ چرا ما نباید یک‌خردۀ عقل را به کار بیاندازیم؟ چرا؟ چرا نباید یک‌خردۀ بیشتر فکر کنیم؟ چرا نباید یک‌خردۀ بیشتر بفهمیم؟ چرا باید به جای عقل از احساس و تخیل و توهم و چشممان استفاده کنیم؟ مگر مبانی در دست ما نیست؟ مگر مطالب برای ما گفته نشده است؟! مگر ائمه ما علیهم‌السلام میزان حقّ و باطل را برای ما بیان

نکردند؟ چند نفر از ما به همان روایت، به یک روایتی که وقتی از یک مسلمان نماز دیدید نپذیرید، روزه دیدید نپذیرید، اقامه این مسائل را دیدید نپذیرید نگاه کنید ببینید دروغ می‌گوید یا راست می‌گوید؟ چند نفر ما به این یک روایت عمل کردیم اگر عمل می‌کردیم؟ اوضاع ما اینطور می‌شد؟ حالا سرمان را بیاندازیم پایین! حالا سرمان را بیاندازیم پایین. چرا نباید یک کاری بکنیم که همیشه سرمان بالا باشد؟! چرا؟ چرا نباید کاری بکنیم که نتوانیم پاسخ بدهیم؟ حالا ما عمل کردیم به آن چه را که گفتند عمل کردیم؟ به آن چه را که مبانی بزرگان بود و در طول سالیان سال در صحبت‌هایشان، در کتاب‌هایشان آمدند و گفتند و حقائق را برای مردم بیان کردند که آنها حق حیات بر گردن ما دارند. اگر آنها نبودند، کتاب‌هایشان نبود، اگر آنها نبودند معلوم نبود ما الان امروز این جا بودیم؟ چه می‌کردیم؟ ما هم مثل بله حزب باد نشنیدید.

امروز این، فردا آن، خیلی زود حرفمان را
عوض می‌کنیم بله نه، نه بله. خیلی راحت عوض
می‌کنیم مشکلی هم نداریم ولی آیا این انسانیت این
است؟! این مقام خلیفه‌الهی که خدا به آن ملائکه
افتخار می‌کند این است؟ فهم امروز ما این است؟ ما
خلیفه الله شدیم. فاذا سوّيته ونفخت فيه من روحي
فقعوا سجده بر این آدم سجده کنید همین آدم که تا
می‌بیند که فلانی گفته درست است برای این سجده
کنید! ای جبرئیل بیا بر این سجده کن این آدم!! اگر
خدا بگوید برای این آدم من در آن خدا شک می‌کنم
مثل این که او کم دارد! باید برویم یک خدای دیگر
را سجده کنیم آن خدایی که ملائکه گفته بیا بر این
آدم سجده کن مثل این که یک‌خرده آن هم احتیاج به
دستکاری دارد! این مقام خلیفه‌الهی شد؟ یا نه مقام
خلیفه‌الهی یعنی مقام شناخت ولایت. حالا چند تا
از ما ولی را شناختیم؟ چند نفر از ما امام زمانمان را
شناختیم؟ چند نفر؟ بشناسیم می‌شویم مسجود
ملائکه، مسجود ملائکه پس کیست؟ مرحوم آیت
الله قاضی این مسجود ملائکه می‌شود حضرت

سیدهاشم حدّاد مسجود ملائکه می شود. حضرت
علّامه طهرانی، حضرت علّامه طباطبایی، حضرت
سیدمهدی بحرالعلوم اینها مسجود ملائکه می شوند.
امّا منی که می گویم عمر این حرف را کی ممکن
است بزند؟ آن وقت من مسجود ملائکه هستم؟
هان؟! آن وقت من می شوم مسجود ملائکه! ممکن
است مسجود کسان دیگر بشویم!

در این جا روایتی از امام عسگری علیه السّلام
است (عرض کردم من صبح همین طور مردّد بودم
که بیایم یا نیایم ولی مثل این که قرار شد بیایم) که
این روایت وظیفه عالم و وظیفه متعلّم را بیان می کند
و حجّت را تمام می کند. عالم کیست؟ باید دنبال
کدام عالم رفت و متعلم چه باید بکند وظیفه متعلّم
چیست؟ آیا ما متعلّم هستیم، دنبال علم هستیم یا نه
دنبال خیال و توهم هستیم؟ اگر دنبال خیال و توهم
باشیم امام زمان که سهل است رسول خدا هم بیاید
نتیجه نخواهد داد که نداد. رفتند ثقیفه درست کردند
دیدند نتیجه نداد. بله بازار گرم و بیا و برو و در مقابل
ولایت آمدند ولی درست کردند. اسم امام هم روی

آن گذاشتند. اسم امیرالمؤمنین را هم روی آن گذاشتند، نگذاشتند؟ امیرالمؤمنینش کردند، امامش کردند. خلیفه رسول الله کردند. سید الشیوخ اهل الجنه کردند. همه کار کردند!! بحمدالله خب نعمت هم فراوان است وعظا، جعال، وضاع، کارخانه روایت سازی و حدیث سازی از پیغمبر درست شده بود که چاپخانه‌های ما به گرد آن نمی‌رسند! هی درست می‌شد. این می‌آمد آن روایت از رسول خدا دیدم که اگر جبرائیل بر من نازل شده بود. بر ابوبکر نازل می‌شد از این بساط عجب جبرائیلی!! بابا اقلًا به یکی دیگر می‌بردی.

من در مسجد الحرام نشستم آن طلبه دانشگاه مدینه پیش من می‌آید می‌نشیند می‌گوید که شما معتقد هستید بر این که جبرائیل خیانت کرده؟ گفتم باباجان دیگر عمر این حرفها گذشته تو دیگر چرا؟
گفتم

آخر خجالت بکش همین طوری به او گفتم
خجالت بکش بابا الآن دیگر بیا یک چیزهای دیگر
بگو! این حرف هزار تا ابن تیمیه و فلان و این چیزها
تمام شد! تو دیگر چرا در زمان این مسائل و فضاها
این علمی جدید و نمی دانم قرآن شما با قرآن ما فرق
می کند. گفتم بابا من بلیط طیاره تو را می دهم بلندشو
بیا برو در خانه من بین در هر اتاقی شش تا قرآن فهد
است. بیا، بلندشو بیا دیگر! گفتم بلندشو بیا! چیست
هی نشستید از این حرفها می زنید. تمامش کنید.
همین اوصاف است. مسئله ما همین است. بیا بنشین
روایت جعل کن. برای چه آقا جان؟ برای چه دو روز
دنیا دو روزه دنیا نظام ما سرپا بماند!! می آییم روایت
درست می کنیم. حدیث درست می کنیم. چیزهای
دیگر درست می کنیم. هان؟! چرا دنبال شناخت
ولیمان امام زمانمان نمی آییم نه این شناخت که
حضرت چه وقت ظهور می کند نه بابا اینها همه
دروغ درآمد! دیدید دیگر هزار و چهارصد و سی و
دو هستیم یکی هم درست نشد! تمام این حرفها که
تابحال می زدند و می شنیدند که این آن است و این

این است همه دروغ درآمد! چرا نمی آییم یک قدری بیشتر به خودمان فکر کنیم؟ چرا نمی آییم حالا که فهمیدیم در این بازار آشفته مطاعی برای عرضه نیست نیامدیم و بینیم مطاع اولیا و بزرگان و عرفا چیست؟! چرا نمی خواهیم بیاییم برگردیم؟! دو صفحه بیاییم از کتابهای آنها حالا بخوانیم، دو صفحه!! حالا که فهمیدیم دیگران نمی توانند اسوه قرار بگیرند، چرا نمی آییم اسوه را عوض کنیم؟ چرا همیشه به دنبال پنهان کاری و کتمان هستیم؟ بس است دیگر!! چرا به جای اصلاح می خواهیم ظاهر را تمویه^۱ کنیم و توجیه کنیم. بالاخره یک روزی از این مطالب سؤال می شود.

بنده وقتی که در جلد دوم اسرار یا کتاب دیگر نمی دانم داستان مرحوم آقا با علامه طباطبایی و مرحوم آقای مطهری رضوان الله علیهم را نوشتم که وقتی که ایشان فرمودند ما در مشهد هستیم دیگر نمی توانیم به زیارت حاجی سبزواری به سبزواری برویم. کسی امام رضا را که در این جا است نباید

^۱ تمویه: چیزی را به خلاف خوب جلوه دادن، تزویر

رها کند و فکرش را به غیر بدهد و وقتی که شما به سمت امام رضا می‌آیید نباید در بین راه به زیارت عرفا و اولیای الهی که در بین راه هستند، حاجی سبزواری از اولیاء الهی در سبزواری است. بایزید بسطامی، از اولیاء الهی شاگرد امام صادق علیه‌السلام به همراه فرزندشان سید محمد فرزند امام صادق در بسطام است. شیخ ابوالحسن خرقانی بالاتر از آن است، در شاهرود شیخ فریدالدین عطار نیشابوری یکی از بزرگترین عرفا و اولیای الهی است. اشعاری که راجع به امیرالمؤمنین دارد که مشخص است. ولی همه اینها به جای خود، امام رضا اصل است. امام رضا همه چیز است. امام رضا مقصد و ملجأ و مأوا و مطرح نظر است و اینها هر چه دارند از سفره امام رضا دارند. قطره‌ای هستند از اقیانوس ولایت حضرت، کسی اقیانوس را

رها می کند و به قطره و شمع می چسبد؟ این
مکتب تشیع می شود درست؟ وقتی که من این مطلب
را گفتم این سخن برای بعضی ها گران آمد. گفتند آقا
چرا شما اسم می آورید گفتم آقا جان من وظیفه دارم
آن چه را که احساس می کنم نسبت به مبانی تشیع
بگویم، اگر نگویم چه کسی می گوید؟! یکی دیگر
بگوید من دهانم را می بندم می بندم تا آخر عمرم
حرف نمی زنم. ببینید می زنم یا نمی زنم. آن چه که
ما داریم می شنویم خلاف است! چه کسی باید در
این جا بیاید و مبانی تشیع و مبانی ولایت را مطرح
کند؟ هر کسی را نگاه می کنی یا از این طرف می زند
یا از آن طرف می زند یا آن جهت یا آن مصلحت!!
من نمی توانم ساکت بنشینم و بینم یک نفر
در کتابش می گوید ابوحنیفه از مفاخر اسلام است و
چیزی نگویم. نمی شود باید گفت که این مطلب
غلط است هر که می خواهد باشد، باشد!! هر که
می خواهد باشد باشد! چرا این حرفها در کلمات
عَلَّامه طباطبایی نبوده است؟ چرا این عباراتی که
مخصوص ائمه علیهم السّلام است در کلماتی مثل

کلمات مرحوم قاضی، مرحوم علامه طهرانی والد رضوان الله علیهما نیست. چرا؟ چون اینها ولی را شناختند. اینها امام را شناختند. اینها به آن مرتبه رسیدند. کلماتشان هم فرق می‌کند. عباراتشان هم فرق می‌کند. آن چه را که مربوط به امام علیه‌السلام است راجع به دیگری به کار نمی‌برند. حریم را حفظ می‌کنند. حریم ولایت و تشیع و امامت باید محفوظ باشد و الا ما در روز قیامت در قبال امام زمان علیه‌السلام باید جواب بدهیم، شوخی ندارد. قضیه شوخی ندارد!!

حجاج بن یوسف اسم خودش را امیرالمؤمنین گذاشته بود و می‌کشت و شیعیان را روی جرز دیوار می‌گذاشت و می‌کشت و اسمش هم امیرالمؤمنین بود. بله، بله!! امیرالمؤمنین امام امیرالمؤمنین جناب یزید بن معاویه اسمش را گذاشته بود امیرالمؤمنین و فرزند رسول خدا را سربرید! به راحتی!! خیلی راحت!! امیرالمؤمنین دیگر،

پس بنابراین معنای روایت روشن شد

جاهلیت یعنی چه؟ عدم ولایت و عدم شناخت. نه این که مربوط به ۱۴۰۰ سال پیش یک وقتی اشتباه نکنید! ۱۴۰۰ سال پیش مربوط به خودش به ما چه ربطی دارد. گذشته چون یا باید بگوییم این روایت مال الان است یا مال آن موقع اگر مال آن موقع است چه به درد ما می خورد. دیگر گذشته یک وقتی روایت را برای ما می گویند کسی که ولی را نشناسد ولی کیست؟ امام عصر عجل الله فرجه الشریف تمام. کسی که او را نشناسد به مرگ جاهلیت است. حالا می خواهد در زمان پیغمبر باشد پیغمبر از دنیا بروند دنبال بقیه و ثقیفه برود، در جاهلیت است. می خواهد در زمان امام مجتبی باشد و دنبال معاویه برود و به لشکر معاویه با چند درهم و دینار فریفته شود در جاهلیت است. می خواهد در زمان سیدالشهدا باشد به گندم ری فریفته شود در جاهلیت است. می خواهد در زمان امام سجّاد، امام باقر، همین طور می خواهد در زمان امام زمان باشد و خدمت اولیای الهی را دهها سال در

تهران و مشهد و اینها درک کرده و بعد از ارتحال او تمام آن مبانی را کنار گذاشته او هم در جاهلیت است و نتایجش را هم ما می بینیم او هم در جاهلیت است. هیچ تفاوت ندارد.

ما که از پیغمبر بالاتر نیستیم، بالاتر هستیم؟!؟
نعوذ بالله. پیغمبر و رسول خدا گفتم ۲۳ سال بود دیگر چه شد؟ چه شد؟ ثقیفه تعطیل شد نخیر ثقیفه تازه آباد شد. چون شیطان هست با رفتن پیغمبر هم که شیطان دفن نشد تازه شیطان سربلند کرد. به به مانع از جلو تازه برداشته شد. با رفتن اولیاء الهی تازه مانع از جلوی شیطان برداشته می شود. به به خیلی خوب تا به حال حتی همین ظاهر جلوی بعضی مسائل را می گیرد آن ظاهر هم دیگر رفت. رفت به دل خاک دیگر. علی را هم که کسی نمی شناسد بیاییم و جولان بدهیم و دادند دیگر جولان هم دادند. الان هم همین است. مسئله همین است لذا وظیفه عالم چیست؟ به رفقا هم عرض می کنم به خودم به دوستان: وظیفه عالم این است که آن چه که مربوط به ولایت امام عصر ارواحنا فداه است باید بیاییم

بگوییم. اوّل بفهمیم. بعد بیاییم به مردم بگوییم
نگوییم از این حرفهایی که می‌زنیم چند نفر استفاده
می‌کنند به ما چه مربوط است؟! شاید یک نفر مستعد
باشد همان کافی است! پیغمبر از مگّه تا طائف رفت
یک نفر را هدایت کرد. کافی بود. کافی بود. کافی
بود!

وظیفه ما آن است که بیاییم و آن ولی حقیقی
و امام واقعی و حجّت الهی را برای مردم تبیین کنیم
یعنی بگوییم پدرش کیست؟ خب آن که همه
می‌دانند کیست. مادرش را همه می‌شناسند! نه آن
چه را که مورد نظر او است و آن مبانی و امور
راهبردی و راهکاری او که باید در زندگی و در
ارتباطات اجتماعی خودمان و ارتباطات شخصی
عملی کنیم آن را بیاییم بگوییم. مثل گوسفند سرمان
را پایین نیاندازیم بگوییم به ما مربوط نیست! بگوییم
خودش می‌آید درست می‌کند. نه آقا جان عین
گوسفند سرت را می‌برند. اگر سرت را پایین
بیاندازی!! این حرفها نیست. باید مبانی امام
علیه‌السّلام را گفت. اگر امام علیه‌السّلام در این جا

بود چه می کرد؟ همان کاری می کرد که ما الآن داریم
می کنیم؟ هان؟! در این مسئله اجتماعی اگر امام بود
چه می کرد؟ نه دیگر، کلا همان را قاضی کنیم.
بالاخره وجدان که الحمدالله داریم این را که خدا از
ما نگرفته! سرمان را نیاندازیم و لش کنیم برویم! نه
بیاندازیم می شویم همانی که ثقیفه رفتند بی
بروبرگرد. خیال نکنید ثقیفه مال آن موقع بوده، نه
آقا جان! الآن ثقیفه بنی ساعده به پهنای کره زمین
وجود دارد. در همین جا ثقیفه بنی ساعده وجود
دارد. در بیرون در کوچه وجود دارد. در بیرون در
خیابان وجود دارد. در آن مسجد وجود دارد. در آن
حسینیه همه جا ثقیفه بنی ساعده وجود دارد و همه
جا خانه علی و فاطمه هم وجود دارد. باید ببینی
خودت الآن در کجا نشستی! این جا که نشستی و
تکیه زدی ثقیفه بنی ساعده است یا خانه علی و فاطمه
است!!؟ همه چیز را دیگر گفتم! توضیح مسئله را
یک قدری می خواستم بدهم.

ولی حیقم می‌آید این روایت امام عسگری
علیه‌السّلام همین امروز صبح داشتم می‌آمدم گفتم
بیایم این را برای رفقا بخوانم با این که خودم این را
گفتم ولی گفتم این کتاب را بردارم که حتی در یک
کلمه هم اشتباه نکنم عین روایت را بگویم. این
روایت، روایت بنده نیست. روایت امام معصوم
است. امام عسگری علیه‌السّلام، خودمان را باید با
این روایت تطبیق بدهیم ببینیم کدام طرف هستیم یا
این طرف یا آن طرف. ما که در امروز در این جا جمع
شدیم نه این است که صرفاً بیاییم و برای امام زمان
علیه‌السّلام جشن بگیریم و چه کنیم و فرض کنید که
همین دوستان بیایند و لباس را تغییر بدهند. این
لباس را باید مقدمه قرار بدهیم برای رسیدن به آن
ولایت و رسیدن به آن معرفت. شریح قاضی با همین
عمامه فتوای قتل پسر پیغمبر داد!! این لباس برای او
چه کرد؟ این لباس او را به جهنم برد! عمر سعد
پیش‌نماز مسجد کوفه با همین عمامه و عبابه شمر
دستور داد که برو کار حسین را راحت کن، تمام کن.
با همین، عمامه را هم روز عاشورا از سرش برنداشته

بود. ببینند معمّم است فردا هم بلند شد برای همه نماز میت خواند!! آن وقت بقیه را همین طور رها کرد. جنازه‌های خودشان را دفن کردند، بقیه را در بیابان ول کردند پسر پیغمبر و اصحاب را رها کردند!! اینها کیستند؟ یعنی به اینجا آدم می‌رسد شوخی ندارد!! به این جا می‌رسد اینها مسلمان بودند اینها هم نماز می‌خواندند. اینها هم اَشهد أن لا اله الا الله می‌گفتند. اینها پشت به قبله نماز نمی‌خواندند! ولی چه قضیه می‌شود؟ به این جا می‌رسد که می‌آیند می‌کشند، مردم را می‌کشند آقا می‌آید پسر پیغمبر را می‌کشد و بعد هم دلیل می‌آوریم نه آقا پسر پیغمبر بر علیه امنیت زمان یزید قیام کرده و مسلمانها را به تفرقه واداشته و بایستی که محکوم به اعدام شود. الحمدلله قاضی هم هست. آخوند هم هست. نمی‌دانم همه چیز این طرف هست. بسیار خب آن مردمی که می‌روند ثقیفه بنی ساعده تشکیل می‌دهند. سی هزار هم راه می‌افتند عین گله بز راه می‌افتند و می‌آیند برویم خارجی را دفن کنیم و امنیت را به مملکت اسلام برگردانیم، برگردانیم و بلند می‌شوند

می آیند و از شیرخوار شش ماهه هم نمی گذرند!! از
شیرخوار شش ماهه نمی گذرند!! می شویم ما هم
هستیم. واللّٰه العلی العظیم ما همین هستیم! باللّٰه
العلی العظیم ما همین هستیم! مگر این که خدا
دستمان را بگیرد

لذا بزرگان می گفتند آقا جان تاریخ عاشورا را
فقط نگاه نکنید گریه کنید! تاریخ را بخوانید! از
عاشورا خودتان عبرت بگیرید، سرمشق قرار بدهید.
دستورالعمل قرار بدهید. عاشورا را سرمشق قرار
بدهید نه این که بنشیند ه ه گریه کنید! نه آقا آن فایده
ندارد! آن نتیجه ندارد. گوشواره از گوش دختر
پیغمبر می کشد و خون می آورد و به حال غش به
زمین می اندازد و بعد هم گریه می کند، من نکنم یکی
دیگر می کند. این، این است. گریه هم می کند. یعنی
آدم به این جا می رسد که از دختر پنج ساله گوشواره
را می کند و گریه هم می کند که بچه افتاده روی زمین
و دردش آمده و چه آمده و اگر من نکنم یکی دیگر

می‌آید می‌کند!! این آن وقت شب بلند
می‌شود چه؟ می‌رود نماز مغرب و عشا می‌خواند!
همین آقا همین آقا که گوشواره کنده!! شب بلند
می‌شود می‌رود نماز مغرب و عشا می‌خواند نمازی
که جدّ همین آورده، جدّ این آورده نمازی که پدر این
آورده بلند می‌شود می‌آید این کار را انجام می‌دهد!
ما نباید به این جا برسیم. ما از الآن باید به فکر
باشیم. اگر از الآن به فکر بودیم آن وقت خدا ما را
برای مراتب دیگر آماده می‌کند ولی اگر نه به یک جا
رسیدیم گفتیم این عیب ندارد خدا می‌گوید خب
حالا که می‌گویی عیب ندارد جای دیگر هم می‌گویم
عیب ندارد! مورد سوّم هم عیب ندارد، عیب ندارد
عیب ندارد بعد تیر را برمی‌داری در گلوی پسرشش
ماهه امام حسین هم می‌زنی، می‌زنی آقا! می‌زنی
دیدی زدند دیگر زدند آقا می‌زنند دیگر!! عاشورا
مگر نبود؟ غیر عاشورا و با استدلال شرعی، با
استدلال شرعی.

امام عسگری علیه‌السلام در این روایتی که
مفصلّ است (البته بنده در جلد اوّل اسرار آوردم

مرحوم آقا در امام شناسی آوردند بنده از همان جا آمدم در جلد اوّل نقل کردم) حضرت بعد از این که می‌فرمایند خصوصیات عالم را که کیست. می‌فرمایند: قیل لأمیر المؤمنین علیه السّلام گفته شد من خیر خلق الله بعد ائمه الهدی و مصابیح الدّجی؟ قال العلماء إذا صلحوا: امام عسگری علیه السّلام می‌فرمایند به امیر المؤمنین گفته شد بهترین خلق خدا که بعد از ائمه که شما هستید (شما چهارده معصوم) خلق اوّل و آخر در آن قمه و در رأسش کیست؟ چهارده معصوم که واسطه فیض است. بعد از ائمه را کنار بگذاریم بهترین خلق خدا کیست؟

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمودند: که علمای صالح صاد نه طالح بین صالح و بین طالح فقط یک دسته است. آن دسته را بگذارید روی چیز می‌شود بهشت و جهنّم. صاد الف، لام حا صالح. خیلی خوب حالا این صالح کیست؟ بعد البتّه من می‌آیم پایین تر و یک حذف می‌کنم قیل بعد به حضرت گفته شد فمن شرار خلق الله بعد ابلیس و فرعون و نمرود بعد المتسمین بأسمائکم: بدن ما این جاها باید بلرزد و

متلقبین بألقابکم و الآخذین لأمکتکم و المتعمّرين
فی ممالکم بدترین خلق خدا در روی زمین بعد از
ابلیس و بعد از فرعون و نمرود بعد از آن کسانی که
اسم شما را روی خودشان گذاشتند و لقبی که
اختصاص به شما دارد خود را به آن لقب متلقّب
کردند و آن کسانی که جای شما را گرفتند!

معاویه آمده چکار می‌کند؟ جای علی را
گرفته دیگر تو چه کسی هستی؟ آقا جان برو کنار.
نه! معاویه چه می‌گوید؟ می‌گوید اگر من نباشم، اگر
من نباشم زمین در شام اهلش را فرو می‌برد. خب
حالا نباش بین فرو می‌برد یا نه؟ حالا نباش! امتحان
کن بین زمین اهلش را فرو می‌برد یا نه یا می‌بینی نه
بابا تازه درختها سبز می‌شود! وجود نامبارک تو خیر
و برکت را برده! آخر ما خیلی چیزها خیال می‌کنیم!

خیال

می‌کنیم تمام آسمان و زمین و ملائکه و اینها همه به وجود مبارک بنده (بنده خودم راعرض می‌کنم) همه به وجود بنده مربوط است. اگر یک سر سوزنی بر این بدن مبارک من خدشه وارد شود اصلاً افلاک به هم می‌ریزد، نه آقاجان. از این خبرها نیست. خیلی هم غصه نخوریم چند روزی بیشتر از عمرمان باقی نمانده است. خیلی غصه نخوریم. نباید خیلی به فکر بله خودمان باشیم و اینها!! بیشتر باید به فکر آن طرف باشیم.

آن کسانی که آمدند به جای شما نشستند و آن کسانی که در ممالک شما به رتق و فتق مشغولند و شما را کنار زدند، کیست؟

حضرت می‌فرماید بدترین خلق خدا بعد از فرعون و نمرود العلماء إذا فسدوا علمایی که فاسد باشند. حالا علمای فاسد چه کسانی هستند؟ خود امام عسگری می‌آید اینها را برای ما توضیح می‌دهد از خودمان نباید اضافه کنیم: هم المظهرون للأباطیل آنهایی که می‌آیند به جای حق باطل را برای مردم حق جلوه می‌دهند. باطل است حق جلوه می‌دهد!

نمی آید به مردم بگوید من دارم به تو باطل می گویم
اگر بگوید کسی گوش نمی دهد پس می آید به مردم
می گوید این حقّ است. مردم باید این امروز این کار
را بکنید. مردم وظیفه شرعیّه شما امروز این است.
مردم تکلیف شما این است، مردم این است!!
خودش هم می داند چه خبر است! از کجا؟! فردا که
یک جور دیگر می شود همین آقا آمد چه؟ یک جور
دیگر! چه شد آقا؟ (قربان بروم خدا را یک بام و دو
هوا را!) مظهرون للأباطیل اباطیل را اظهار می کنند،
این معنایش این است که اباطیل را به عنوان حق
اظهار می کنند نه به عنوان باطل به عنوان باطل که
اظهار کنند کسی توجّه نمی کند. الکاظمون للحقائق،
حقائق را می فهمند و به مردم نمی گویند. می فهمند
در پس پرده چه خبر است و نمی گویند! مصلحت
این است! مصلحت این است. من نمی دانم این
مصلحت چه وقت تمام می شود؟ این مصلحت
چطور مصلحتی است که بنده نمی فهمم؟ آقا
نمی فهمد! آقا نمی فهمد! فقط این مصلحت را یک
نفر می فهمد! من این مصلحت را نمی فهمم.

ابوبکر در یک نامه‌ای به پدرش می‌نویسد:
مصلحت مسلمین اقتضا می‌کرد که من را انتخاب
کنند. چون سنّ من بیشتر است مرا به جای علی
بگذارند. من که سنّم از تو بالاتر است! من که بابای
تو هستم چرا من را نگذاشتید! بابای او، او را قبول
نداشت. می‌گفت اگر به سن است من که از تو
بزرگترم!! مصلحت مسلمین!! حالا الآن هم فلان آقا
می‌آید می‌گوید که مصلحت اقتضا کرد که سقیفه
بنی‌ساعده درست شود!! بنده نوشته آن را دارم!
مصلحت اقتضا می‌کند، مصلحت است دیگر. شیعه
هم هستیم. شیعه هستیم، معمم هستیم. ریش‌قشنگ
شانه‌کرده خوب و بعد هم مصلحت اقتضا کرده که
مردم سقیفه درست کنند!! این هم یک قسم.

الکاتمون للحقائق و فيهم قال الله عزوجل
خدا در حقّ اينها گفته است اولئك يلعنهم الله و
يلعنهم الاعنون: [امام عسگری از قول اميرالمؤمنين
می فرمايند اين کلام، کلام اميرالمؤمنين است. ناقل
امام عسگری است اين هم سند! سندش هم که ديگر
انشاءالله ضعيف نيست. سند امام عسگری است.
آخر ما هر چه هست اشکال می کنيم می گوييم آقا در
نهج البلاغه خطبات توحيدى است. می گویند نه آقا
نهج البلاغه که سند ندارد. خيلى راحت. آقادر عيون
اخبارالرضا اين مسائل توحيدى است! آن سندش
بعضى مشخص است وقتى که هيچ نفهميم ما اين
مطلب را نمی دانيم. علمش را به آنها واگذار می کنيم
خب بابا از اول بگو خيال خودت را راحت کن، چرا
اين قدر می پيچانى! بگو نميدانم، نمی فهمم! خب
می دانيم نمی فهمی! بگو نمی فهم زور زدن ندارد]
اينها آن کسانی هستند که خدا اينها را لعنت می کند و
ملائکه هم اين علما را لعنت می کنند، ملائکه هم
لعنت می کنند و جنّ و انس هم لعنت می کنند.
درست؟! اين مقابلش می شود چه؟ علمای صالح.

علمای فاسق آنهایی هستند که اباطیل را باطل را حق جلوه میدهند. دروغ را راست جلوه می دهند. طرف دروغ گفته می گوید راست گفته! راست گفته، می گوید دروغ گفته. دیگر چه می کنند؟ حقائق را کتمان می کنند. نمی آیند حقایق را به مردم بگویند. نمی آیند ذهن مردم را روشن کنند نمی آیند آنها را به وظیفه واقعی شان و وظیفه شرعی شان آشنا کنند. نه این را بگوییم، آن را نگوییم، این صلاح است، آن صلاح نیست. آن چیست؟ آقای طهرانی در حرفهایش خیلی نسبت به علما حرف می زند و موجب ناراحتی علما شده کدام عالم؟ کدام عالم؟ بنده نسبت به علما حرف می زنم. جنابعالی و امثال جنابعالی که می بینید این وقاحت و بیشرمی بعضی را نسبت به اولیاء الهی، چرا ساکت شدید؟ چرا حرف نمی زنید؟

آنهایی که در کتابشان اولیای الهی و فقهای را که بزرگان از مراجع، آنها را از افتخارات عالم اسلام شمردند. مرحوم والد، آنهایی که در کتابشان پدر ما را کذاب معرفی کردند، یک نفر از این علما آمد

جواب بدهد؟ یک نفر آمد به اینها اعتراض کند که این مزخرفات چیست که دارید می‌گویید؟ آقای طهرانی به این و آن حرف می‌زند! چرا؟ چرا نمی‌گویند؟! مصلحت نیست ولی عیب ندارد یک روزی هم می‌آید و دارد می‌آید و دارد می‌آید و روزنه‌ها باز شده! عقلها کم کم به کار می‌افتد. افراد دارند کم کم متوجه می‌شوند. من به ظاهر افراد کاری ندارم نه طرف نماز نمی‌خواند نخواند من به نماز او کاری ندارم. من به روسری سر نکردن او کاری ندارم. من به من به این دل و مغز او کار دارم. این دارد باز می‌شود و این است قضیه. مغزها دارد به راه می‌افتد و به کار می‌افتد. آن زمانی که هر کسی هرچه می‌گفت و هیچ کس نباید صحبت کند تمام شد، تمام شد. در دنیا را می‌بینید چه اتفاقاتی می‌افتد؟ یکی را بگوییم، یکی را نگوییم به گفتن و نگفتن ما کار عوض نمی‌شود. دارد این سیر تکوینی تربیتی کار

خودش را انجام می‌دهد و من پشت سر این مطالب دست غیبی پروردگار را می‌بینم که انشاءالله به زودی زود مقدمات ظهور حضرت بقیه الله را خدا دارد آماده می‌کند با سینه زدن‌ها آماده نمی‌شود نه آقا جان با اینها نیست، نخیر. عقل دارد راه می‌افتد، مغز دارد کار می‌افتد. تخیلات دارد از بین می‌رود. توهمات دارد از بین می‌رود. قداستهای نامیمون و موضوعه آنها شکسته می‌شود. بالاخره مردم باید یک روزی بفهمند دیگر چه خبر است؟ یک روزی کم کم باید قضایا درست شود، روشن شود!! دسیسه‌های اجانب باید مشخص شود. فتنه‌های شیاطین باید برای مردم روشن شود. از همه طرف و از همه اشخاص، از همه گروه تفاوتی نمی‌کند! حق، حق است. حق باید خودش را نشان بدهد. دو روز من متلبس بنابر تعبیر امام عسگری دو روز من بتوانم کتمان حقائق کنم، روز سوّم بخواهم یا نخواهم جریانی پیش می‌آید بدون خواسته من حقیقت روشن می‌شود. ما باید بدانیم (متوجه این قضیه باشید) ما باید بدانیم جریان امور و اداره و تدبیر عالم دست ما

نیست. نگوید این حرف را کی زدم! باید خود را با حقایق (اگر هم تا الآن نکرديم) باید وفق بدهيم. باید برگرديم راه اشتباه را باید برگرديم. توبه کنیم. خدا انشاءالله قبول می کند. خدا در توبه را باز گذاشته است. باید با مردم صادق باشیم. باید با مردم صاف باشیم. باید دروغ نگوئیم، باید حقائق را بگوئیم. باید با وجدان مردم صحبت کنیم. باید با عقل سلیم مردم تخاطب داشته باشیم. بخواهیم نخواهیم مجبور خواهیم بود روزی به این مسئله سر بسپریم پس چه بهتر که از الآن شروع کنیم. از الآن خودمان را در این بستر حقیقت یابی و رسیدن به حقیقت قرار بدهیم که آن روز دیگر کار از کار گذشته است.

این علمایی که در این طرف طالح و این علمایی که در این طرف صالح! پس چه علمایی را امیرالمؤمنین می فرماید صالحند؟ علمایی که کتمان حقایق نکنند علمایی که باطل را حق جلوه ندهند. علمایی که القاب و اسماء ائمه را به خود نبندند. من عالمم. خیلی خب عالم. طلبه ام، حجه الاسلام خیلی خب حالا هر چه چرا دیگر اسم امام را به خود

ببندیم؟! چرا؟! مگر اسم قحط است؟ مگر لقب قحط است؟ لقب اینهمه هست. چیزی هم کم نمی‌شود. حریم امام علیه‌السلام باید حفظ شود این حریم توسط چه کسی باید حفظ شود؟ امام لقبی است که اختصاص به معصومین دارد و باید در قبال مبانی تشیع بایستیم و از هیچ چیز نباید هراس داشته باشیم. خارج شدن از مرز و حریم تشیع جرم بزرگی است که خدای نکرده ما را مشمول غضب و ابعاد صاحب ولایت قرار می‌دهد. (روزی چند خانم در حرم امام رضا علیه‌السلام در مزار علامه طهرانی از من پرسیدند علامه امام هستند، به ایشان گفتم نخیر امام فقط دوازده امام هستند و بس.

مرحوم آقا می‌فرمودند وقتی که ما کتاب امام شناسی را نوشتیم جلد هجدهم را یک آقای می‌شناسید

بالاخره رفقا دیگر خواندند می دانند کیست
اسم نمی برم منظور مشخص است ایشان برای ما یک
نامه نوشت که چرا شما اسم امام را می گوید نه فلان
و این حرفها از این یک مشت شعار و من نامه را
خوانده بودم. خیلی باعث تأسّف خیلی؛ همین دیگر
همین دیگر همین همین که تا حالا عرض کردم!!
اگر یک روزی مسائل آن طوری که باید و شاید است
فاش شود آن موقع اینها چه جواب می دهند؟!

مرحوم آقا می فرمودند ایشان آمد منزل در من
آن روز در منزل بودم دیدم ایشان آمدند، در را برای
او باز کردم آمد منتهی خودم در اتاق ننشستم به
کارهایم پرداختم؟! یک ساعت با مرحوم آقا صحبت
می کرد که چه اشکال دارد که به مرحوم آقای خمینی
امام بگوییم؟! خب مرحوم آقای خمینی مردی بود
عالم بود؛ فاضل بود، فقیه بود، اینها همه به جای خود
محفوظ اما امام لقبی است که اختصاص به ائمه دارد.
ایشان می فرمودند من او را ملزم کردم و هیچ جواب
دیگر نتوانست به من بدهد که گفتن امام برای دوازده
معصوم است. فردا روز جمعه بود ایشان آن موقع،

آن زمان به نماز جمعه می‌رفتند و دیگر کسالت پیدا کردند و نتوانستند بروند کسالت قلب پیدا کردند، نتوانستند. من در آن روز مریض بودم و از منزل اصلاً نمی‌توانستم بیرون بیایم. لذا مرحوم آقا با من نرفتند گفتند که تو نمی‌توانی با افراد دیگر و دوستان که آمده بودند برای نماز جمعه رفتند. آن موقع نماز جمعه در همین صحن قدس بود. سخنران قبل از نماز جمعه همین آقا بود، همین فرد همین که دیروز نزد مرحوم آقا بود. ایشان گفتند من پای صحبتش دیدم بارها گفت امام، امام، امام یعنی چه؟! یعنی چه؟ تو که دیروز نتوانستی جواب بدهی! بنده که صدای شما را می‌شنیدم؛ گرچه در آن اتاق بودم صدای شما را می‌شنیدم! خود ایشان گفتند که ایشان مفهم شد. مفهم یعنی هیچ جای صحبت نبود.

عزیز من، حداقل آیا اقتضا نمی‌کرد که تو یک احتیاط کنی؟ احتیاط! این همه ما راجع به احتیاط، توقّف، شبهه اینها در کتبان، درسهایمان، اینها خواندیم آیا بعد از این صحبت حداقل احتیاط، آقا وحی نیامده که بگویی، احتیاط می‌کردی ما احتیاط

هم نمی‌کنیم. یعنی چه؟ یعنی همین هستیم. یعنی
دنبال تخیلاتمان هستیم. دنبال توهماتمان هستیم و
در میته جاهلیت هستیم و می‌میریم. معنایش این
است و همین طور هم هست.

پس یکی این که کتمان حقایق نباید بکنیم؛
دوّم باطل را حق جلوه ندهیم و حق را باطل. این
مربوط به علما ولی شما چه؟ شما هم یک تکلیف
دارید خیال نکنید امام عسگری شما را ول نکرده
گریبان شما را هم گرفته است، هم گریبان ما را
محکم گرفته است و هم گریبان شما را! چطور؟!!

حالا این را بشنوید لا جرم أنّ من علم الله من
قلبه من هؤلاء القوم أنّه لا یرید الّا صیانه دینه و تعظیم
ولیه لم یترکه فی ید هذا المتلبّس الکافر: لا جرم، این
است و جز این نیست (این جا در ترجمه نوشته است

بدیہی بدیہی معنای لاجرم نیست) لاجرم
یعنی قطعاً همین است: اَنْ من علم اللّٰه من قلبه من
هؤلاء القوم هر کسی را که خدا در قلب او نگاه کند،
خدا نگاه کند می بیند ما که دیگر قلب را نمی بینیم ما
همین ظاهر را می بینیم الان من دارم شما را می بینیم
آیا می بینیم شما در نیتان چیست؟ آیا می دانم شما به
چه نیتی این جا آمدی؟ آمدید حرف بفهمید یا آمدید
حرف ببرید؟! می دانم؟ من که نمی دانم. نه، یک
ظاهری می بینم می خندید و تبسم می کنید و ما هم که
حرف می زنیم عزیزم برای همه حرف می زنیم نه
فقط برای اینها، برای همه چون همه انسان هستند.
همه وجدان دارند و همه فکر دارند و همه در قبال
خدا مسؤلند. من به رفقا و دوستانم همیشه می گویم
من حرفی که می زنم برای همه می زنم برای همه،
حالا یک کسی یک جور دیگر برداشت می کند یک
کسی جور دیگر برداشت می کند و خدا شاهد است
که من این را از روی اخلاص می گویم و در مواردی
هم ثابت کرده ام که من خیر همه را می خواهم ثابت
کردم. خدا هم نه، خدا وقتی که نگاه می کند به جای

این که به چشم و ابرو و اینها نگاه کند که نمی‌کند
صاف یکدفعه آن جا می‌رود، خدا به چشم و ابرو
نگاه نمی‌کند. خدا به خنده نگاه نمی‌کند. خدا به این
احم و اینها نگاه نمی‌کند می‌بیند پشت این خنده
چیست؟ پشت این احم چیست؟ این دل چه
می‌گوید؟ آن را نگاه می‌کند یکی خدا دیگر چه؟
ائمّه، سوّم اولیاء الهی!

اینها وقتی نگاه می‌کردند مرحوم آقا می‌آمدند
(عجب اوضاعی داشتیم) می‌رفتیم پیش آقا
می‌خواستیم حالا یک جوری صحبت کنیم یک
قسمی ایشان می‌خندیدند می‌گفتند بلندشو برو بابا،
می‌دانم چه می‌خواهی بگویی! برای ما دیگر بازی
درنیاور! حالا یا با این تعبیر یا با تعبیر دیگر ما هم
دیمان را می‌گذاشتیم روی کولمان می‌رفتیم! برای ما
بازی درنیاور.

به قول مرحوم حدّاد اگر حرف در آسمان
چهارم است می‌آورم می‌گذارم کف دستت. حالا این
سه تا می‌فهمند خدا و ائمّه و دیگر اولیاء که جلوی
اینها نمی‌شود ملّق زد. خلاصه، بله به این و آن دروغ

می‌توانیم بگوییم بله با خنده و اینها دروغ می‌توانیم
بگوییم ولی به اولیاء، نگاه نکرده برو آقا بیرون. آقا
بگذار حرفم را بزنم، برو بیرون آقا چرا؟ آقا جوابم
را نمی‌دهد بلند شو برو آقا! چرا نمی‌گذارد اصلاً
حرفم را بزنم؟ هر چه می‌خواهی بگویی بگو! خدا
به قلب نگاه می‌کند. خدا وقتی که به قلب نگاه کند
چه می‌گوید؟ قلب دو جور است یا قلب بیمار است
مثل همین آقا، آقا دارد حق را برای او روشن می‌کند،
آقا جان آمدی در حریم علی بن موسی الرضا چرا
فیضت را فراموش کردی؟ ولی خدا را دارد حق را
به تو نشان می‌دهد چرا نمی‌گویی چشم؟! چرا
حداقل احتیاط نمی‌کنی؟ چرا؟ چرا پا روی حق
می‌گذاری؟ چرا مصری؟ می‌ترسی؟ می‌ترسی که
اگر بگویی این جا بله؟ به قول آن که مکتب رفت
گفت "الف" گفت نمی‌گویم گفت چرا؟ گفت اگر
بگوییم فردا می‌گوید بگو "ب" پس فردا می‌گوید بگو
"ت"،

تا آخری باید رفت نمی‌شود یک جا ایستاد
دیگر. چون الفبای و چند تا است باید تا آخر
رفت! لذا از اول نمی‌گوییم الف، الف هیچی نگاه
می‌کنیم، کار خودمان را می‌کنیم، بابا بگو الف، یک
چیزی در کلمات برود این گچها تبدیل به سلول
بشود! می‌خواهم گچ بماند. آقا جان اصلاً کی به کی
است؟ دو دو تا هجده تا. کی به کی است؟ می‌خواهم
گچ بماند! خیلی خوب آقا بماند خدا هم که با گچ
کاری ندارد. صمُّ بکم عمی فهم لایعقلون خدا وقتی
که نگاه به قلب می‌کند دو جور است یا قلب مریض
است عین این می‌بندد پوشش، کاور می‌اندازد؛ هیچ
روزنه‌ای دیگر نمی‌تواند عبور کند، دوّم قلبی که
جاگذاشته بینیم قضیه چیست؟ بینیم حرف او
چیست؟ بینیم آیا نکند این جا اشتباه کردم. آیا نکند
آن جا؟ هان این قلب این قلبی که می‌خواهد دنبال
حقّ برود خدا وقتی که نگاه بکند آنه لایرید الّا صیانه
دینه این قلب، قلبی است که می‌خواهد واقعاً از
دینش محافظت کند! نمی‌خواهد دینش را دست این
و آن بیاندازد. نمی‌خواهد هر چه این و آن می‌گوید

بگوید چشم. همه را که نباید چشم گفت. باید بینی خودت چه داری می‌فهمی؟ چه داری احساس می‌کنی؟! لایرید الّا صیانه دینه و تعظیم ولیه: دین خدا را می‌خواهد نگاه دارد. و ولی خدا را می‌خواهد تعظیم کند نه این که ولی خدا را در سرش بزند پایین بیاورد که خودش بالا برود. ولی خدا پایین نمی‌آید، تو پایین آمدی! تو از دست دادی، تو خاسر شدی؛ تو این ربح را نبردی! ولی خدا سرجایش هست، سرجایش هست؛ از جایش هم تکان نمی‌خورد؛ منتهی تو بدبخت شدی!! اگر شخص این طور باشد لم یترکه فی ید هذا المتلبّس الکافر دیگر خدا او را دست این کافر، همین حاکم همین فردی که می‌آید و او را از بین می‌برد؛ همین عالمی که می‌آید و باطل را حق جلوه می‌دهد؛ رها نمی‌کند. امام عسگری می‌فرماید: اگر شخص در دل نیت او صادق باشد، به جای این که هی برویم این طرف و آن طرف گوش بدهیم، پای این منبر، پای آن کتاب را بخوانیم، اوّل برویم این نیت را صادق کنیم، صاف کنیم، که هر چه گفتند بگوییم چشم! از مصدر واقعی اگر آمد وقتی

که صادق کردیم، صاف کردیم نیاز به منبر و روضه و مجلس و کتاب و اینها نداریم! آن که خدا بخواهد می‌آید می‌اندازد. خدا هم هزار ر تا وسیله دارد، هزارها وسیله دارد، هزارها راه دارد، هزارها طریق دارد: لم یترکه: خدا این را در دست این متلبس کافر رها نمی‌کند. این عالمی که خودش را به لباس علم و تقوا درآورده ولی ابلیس است و ابلیس را درس می‌دهد، او را رها نمی‌کند. امام می‌فرماید لاجرم همین است و غیر از این نیست البتّه بنده کار دارم بعد از این: ولکنه یقیع له مؤمنایقف به علی الصّواب ثمّ یوفّقه الله للقبول منه: یک مؤمنی را در سر راهش قرار می‌دهد، یکی که دستش یک جا وصل است، یکی که فکرش باز شده است، یکی که نمی‌خواهد مغز در گچ بماند؛ یکی را در سر راهش قرار می‌دهد دستش را می‌گیرد. به انواع وسیله دارد در خیابان راه می‌رود سلامّ علیکم حالت چطور است؟ آقا بیا کمک

کنم! بیا این حرفها!! جای صحبت باز
می‌شود یکدفعه می‌بیند آقا این چه کسی بود؟ چه
بود؟ بروم دنبالش بینم عجب حرفهایی زد و بلند
می‌شود می‌رود!! آقا به به، عجب، دل غافل، آب در
کوزه و ما تشنه لبان می‌گردیم!! عجب اچطور؟ یک
همچنین مطلبی در این کتاب است و ما تا حالا
نمی‌دانستیم؟ چطور یک همچنین صحبت‌هایی در این
نوار است و ما از آن غافل بودیم؟ هان قضیه چه
می‌شود؟ می‌رود آقا بلند می‌شود می‌رود یک جا در
کتابفروشی کتاب بخرد، کنار آن یک کتاب دیگر
است، کنار آن یک نوار دیگر است. حالا این را هم
بگیریم ببینیم که چیست؟ می‌رود خانه اچيست این
حرفها چیست؟ این مسائل چیست؟ اینها چیست؟!
چون دلش باز است. چون دلش باز است. اگر دلش
باز نباشد می‌گیرد آن جا می‌گذارد یک دو سانتی هم
روی آن خاک می‌آید، اعتنا نمی‌کند، آن وقت بلند
می‌شود می‌رود ترانه گوش می‌دهد!! دلنگ و
دولونگش را گوش می‌دهد! فیلمش را می‌بیند. خدا
می‌گوید ما هم ناز نمی‌کشیم، دلت را بستی ما هم

می آیم یک بتن هم روی آن می کشیم که جای
خوب محکم باشد؛ خاطرت جمع!! این قدر بتن
خوب آب هم می دهیم سفت کنیم؛ به سیمان
می گویند باید آب داد تا یک مدتی تا یک ماهی همین
طور سفت می شود، قشنگ سفت نگه میداریم که
خودت خواستی ما هم بلدیم! آنهایی که آن وقت
بخوانند تو را تأیید بکنند آنها را ما سر راحت قرار
می دهیم؛ آنهایی که آن وقت می آیند خواب دروغ
تعریف می کنند برای تو آنهایی که می آیند مکاشفات
دروغ تعریف می کند! اگر بخواهی از این راه وارد
شوی ما داریم؛ ما همه جور داریم، آقا در پرونده این
طرفش را داریم، آن طرفش هم داریم. می آوریم
خواب دیدیم این طور بود، مکاشفه کردیم این طور
بود. آن جا معجزه اتفاق افتاد؛ آن جا کرامت اتفاق
افتاد؛ آن جا نمی دانم چه شد، آن جا راست شد. از
این چیزها داریم همه را هم آقا ما دیدیم همه را
دیدیم.

لم یترکه فی هذا المتلبس الکافر خدا
نمی گذارد که در میان اینها بماند؛ دستش را می گیرد

بل لکنه می آید یک مؤمنی را سرراش قرار می دهد،
یقف به علی الصواب این را می آورد در صراط قرا
می دهد، بیا این جا بیا. آقا چکار می خواهی بکنی؟
می خواهی چکار کنی؟ این کاری که داری می کنی
اشتباه است! این رأی که داری می دهی اشتباه است!
فکر فردا را کردی؟ حواست را جمع کردی؟ این
آدم، آدم صالحی بوده هان چه شد؟ این که دیدیم
دیگر آقایان بفرمایید! این که الآن برای خیلی ها
روشن شده، از خیلی قبل برای خیلی ها روشن بود،
از خیلی قبل روشن بود. الآن صدایش درآمده!!
دستش را می گیرد و یقف به علی الصواب می آید
می گوید آقا این کار را نکن برو دنبال کارت. برو نان
و ماستت را بخور. تو را چه بیا به این قضایا و مسائل
بخواهی دخالت کنی؟

ثمَّ يوفِّقه الله للقبول منه بعد وقتی که حالا راه
را به او نشان داده دیگر چه خدا توفیق عمل هم به او

می‌دهد! ممکن است ما خیلی از مطالب را بدانیم، ولی مثل آن آقا دانست و رفت پا روی کلام حق گذاشت، فردایش، یک شب طول نکشید؛ ولی نه خیلی‌ها بودند می‌آمدند پیش مرحوم آقا یک صحبت می‌کردند توفیق عمل پیدا می‌کردند، چون دلشان صاف بود، نمی‌رفتند با وجود این که این فرد عالم الهی یک ساعت صحبت کرده و برای آنها حجّت را تمام کرده باز فردا برود بگوید این این!! یوفّقه الله. پس توفیق را هم خدا می‌دهد، هم روشنگری از طرف خدا است و هم توفیق عمل از طرف خدا می‌شود، هر دو از طرف خدا می‌شود درست؟! فیجمع الله له بذلک خیر الدنیا و الاخره و خدا به واسطه این مؤمن که البته بنده در جلد دوم اسرار خصوصیات ولی الهی را عرض کردم اگر خداوند توفیق بدهد در جلد سوّم این عبارت امام عسگری علیه السّلام که حالا اگر یک ولی الهی نبود چه باید کرد؟ در آن جا توضیح خواهم داد رفقا هم دعا کنند توفیق نوشتن به ما بدهد، یک سال است تعطیل شده است. تا هفتاد صفحه نوشتیم و بعد هم

کنار گذاشتیم. خودمان داریم می‌گوییم البتّه یک وقتی بعضی از رفقا نشنوند که تنبلی هم از خودت هست این را دیگر به حساب خدا نگذار حالا از این حرف حالا صرف نظر، یکخرده‌اش را ما به حساب خدا می‌گذاریم: یکخرده، یک چند درصدی را آدم باید انصاف داشته باشد، خودش هم باید سعی بکند، یک قدری خودمان هم تنبلی کردیم. انشاءالله اگر خداوند توفیق بدهد در این جلد سوّم عرض خواهم کرد و توضیح مفصّل خواهم داد که در صورت نبودن ولی کامل و عارف الهی چه باید کرد؟ باید دست روی دست گذاشت یا نه؟

فیجمع الله به بذلک خیرالدنیا و الآخره: به واسطه این مؤمن بصیر و خبیر و موفّق، خداوند خیر دنیا و آخرت: هم در دنیا خیالش راحت است، وجدانش راحت است، هان؟ حالا آنهایی که فرض کنید که این مدّت این کارها را کردند الآن چه وجدانی دارند؟ نمی‌گویند ای کاش، ای کاش، هی دست روی دست نمی‌زنند؟! خب ما نمی‌زنیم؛ می‌خندیم! وجدان راحت است. خلاف نکرده،

وجدان راحت است. خدا توفیق داده باید بر این
توفیق شکر کرد

و یجمع علی من اضله لعن فی الدنیا و العذاب
فی الاخره و هر کسی که تابحال این را در شبهه
گذاشته و باطل را حق جلوه داده برای این فرد، این
عالم، این شخص، این افراد، خداوند لعن در دنیا و
عذاب آخرت را نصیب خواهد کرد. لذا در همین
دنیا می بینیم دارد لعنت می کند، هنوز نمرده، هنوز
نمرده، ای خدا لعنتش کند عجب آدمی بود خدا
لعنتش کند! هم خدا در این دنیا جزا را می دهد و در
آخرت هم که بله صف کشیدند و منتظر قدم
حضرت بندگان هستند؛ بفرمایید می خواهیم که
پذیرایی اختصاصی بیاوریم؛ یک پذیرایی خیلی
اختصاصی از جنابعالی با جاهای بسیار خوب داشته
باشیم.

این روایت را عرض کردیم خوب بود که

مریض بودیم و آلا اگر سالم بودیم چه می شد؟!!

انشاءالله امیدواریم که در این روز مبارک، خداوند توفیق مصداقیت این عباراتی که باید اینها را به تابلو نوشت و در منازل قرار داد؛ در منازل قرار داد این ائمه این حرفها را نزدند که در کتابخانهها بماند ما اینها را تابلو کنیم هر روز جلوی چشمان، همین کلام امام عسگری را اگر ما هر روز، یک هفته در میان هم حتی نگاه کنیم، هیچ نمی‌شود یا نه یک چیزیمان می‌شود؟ یک چیزیمان می‌شود! یک تکانی می‌خوریم. این تکان بعد کم کم زیاد می‌شود تا این که کار خودش را انشاءالله انجام می‌دهد.

امیدواریم هم نسبت به عالم هم نسبت به متعلم خداوند توفیق مصداقیت این عبارات و این مفاهیم را برای همه به وجود بیاورد.

امروز از یک طرف عید میلاد منجی عدالت و منجی حق، چون عدالت فقط به واسطه حضرت نجات پیدا می‌کند؛ عدالتی کجا؟ منجی حقیقت، منجی عدالت، منجی حیات، دمیدن روح حیات بر کالبد مرده ما، امروز روز میلاد امام علیه‌السلام است. مرحوم آقای حدّاد رضوان‌الله علیه به بنده

می فرمودند کور است آن چشمی که (این می شود
شیعه علی این می شود شیعه مولا) کور است که آن
چشمی که روز از خواب بلند شود و قبل از این که به
دیوار بیفتد به امام زمانش نیفتد. آن چشم کور است
یعنی تو نگاهی که داری به این دیوار می کنی و نقشی
که از این دیوار در ذهن تو ترسیم می شود این با
حضور ولی انجام می شود. یعنی این ولایت است که
به صورت باز شدن پلک چشم درآمده است! ولایت
است که به صورت نور چراغ درآمده است و ولایت
است که همان تصویر در این جا نقش می بندد!
همه اینها ظهور آن ولایت است. اینها امام را
شناختند، آقا جان!! نه این که امام زمان میدانند!
می داند چیست؟ خیلی ها میدانند. این ننگ برای امام
زمان است که امام زمان علم غیب دارد! علم غیب
چیست؟ این ننگ است برای امام زمان که بگوییم
امام زمان تصرف می کند؛ ماه را دو نصف می کند؛
خورشید را برمی گرداند؛ آصف هم این کار را کرد!
خیلی دیگر هم می توانند این کار را بکنند ولی
نمی کنند. آن که امام زمان است این است که نفس

حضور اشیاء و اعیان خارجی همان ولایت است، این امام زمان است! علم غیب چیست؟ این حرفها چیست؟ نفس تحقّق ماهیات به هویت خارجی ایشان همان ظهور ولایت است. آن وقت آقا کتاب می نویسد امام علم غیب دارد یا ندارد؟! امام میدانند؟ نمی دانند؟! عرفا چه می گویند اینها چه می گویند؟ آن وقت حالا این لقب امام را می توانیم به خودمان بدهیم؟ می توانیم؟! سرمان را باید پایین بیاوریم، خجالت بکشیم؛ خجالت بکشیم!

انشاءالله امیدواریم که خداوند به برکت این مولود همه ما را در پناه ولایتش به معرفت واقعی اش که مورد نظر اولیاءخدا است برساند و ما را به واسطه وظیفه خطیرتری که بر عهده داریم موفق بدارد بر این که در صراط و مسیر آن بزرگوار فقط و فقط و فقط و فقط حرکت کنیم و چشم ما را از همه جا ببندد و فقط بر همان نقطه وجود نازنین و وجود مقدّسش معطوف بدارد.

۱

^۱ حسینی طهرانی، سید محمد محسن، متن متفرقات (جلسات سخنرانی

شهرستانها)، اجدد، مکتب وحی - تهران - ایران، چاپ: ۱.

